

« تئوری امپریالیسم لنین »

از نظر مارکس این تصور که سوسیالیسم را می توان با اصلاحات تدریجی و جزء به جزء دولت ایجاد کرد مردود بود و استقرار آن را جز از طریق انقلاب ممکن نمی دانست. اما در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، این تحلیل تحت تأثیر شدید دو تحول اساسی در جامعه سرمایه داری قرار گرفت:

۱ - به دست آوردن امتیازات اقتصادی و سیاسی توسط طبقه کارگر.

۲ - دست اندازی امپریالیستی قدرتهای سرمایه داری بر قسمت هایی از جهان که به لحاظ اقتصادی کمتر توسعه یافته بودند. این تحولات نهضت سوسیالیستی را به دو جناح تقسیم کرد. برخی اعتقاد یافتند که سوسیالیست ها می توانند حکومت را به طور مسالمت آمیز به دست گیرند و آن را برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی و اجتماعی که تدریجاً منجر به تکامل به سوی سوسیالیسم می شود به کار برند. لیکن سوسیالیست های سرسخت تر به پیروی از نظریات مارکس در مورد ماهیت طبقاتی حکومت های سرمایه داری ادامه دادند و بر لزوم انقلاب پای فشرده شدند.^۱

بارزترین چهره ای که به سوسیالیسم انقلابی وفادار ماند و تلاش کرد تا در چارچوب تئوری «امپریالیسم» صورتبندی نوینی از آراء مارکس ارائه دهد، لنین بود. در واقع وی با انتشار رساله «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» مشهورترین و مؤثرترین تحلیل و نقد سوسیالیسم انقلابی را از سرمایه داری معاصر پدید آورد. اساساً تئوری امپریالیسم پاسخخی بود به بحران اندیشه مارکسیستی که وقوع انقلاب را در جامعه ای سرمایه داری حتمی می دانست. این تئوری، به ویژه در روایت لنینیستی آن، ضمن برشمردن دلایل عدم وقوع انقلاب های پرولتری، همچنان بر سرنگونی سازمان اجتماعی سرمایه داری در یک آینده قابل پیش بینی پای می فشارد و امپریالیسم را «آستان انقلاب سوسیالیستی و پرولتری» می داند.^۲

رساله لنین، آنچنان که خود نیز می گوید عمدتاً متأثر از آراء «جان آتکینسون

هایسون^۵ - در کتاب امپریالیسم - و رودلف هیلفردینگ^۶ مارکسیت اطریشی - در کتاب سرمایه مالی - است. به گفته لنین مشکل بتوان نوشته‌ای را در طی آن سال‌ها پیدا کرد که از حدود ایده‌های این دو نویسنده خارج باشد.^۳ بر این اساس امپریالیسم عبارت خواهد بود از تمرکز تولید در بنگاه‌های بزرگ، نفی رقابت میان شرکت‌ها و جمع شدن رشته‌های مختلفی از صنایع و مراحل متعدد تولید در یک بنگاه.^۴ به اعتقاد لنین هر تعریف از امپریالیسم باید متضمن پنج مشخصه اساسی سرمایه داری معاصر باشد:

۱ - تمرکز تولید و سرمایه که بدانچنان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی بازی می‌کنند بوجود آورده است.

۲ - درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشلی مالی بر اساس این سرمایه مالی.

۳ - صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیتی بسیار جدی کسب می‌نماید.

۴ - اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانی که جهان را تقسیم نموده‌اند پدید می‌آید.

۵ - تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری به پایان می‌رسد. به این ترتیب امپریالیسم آن مرحله از تکامل سرمایه‌داریست که در آن انحصارها و سرمایه مالی بسیاری به دست آورده، صدور سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب کرده و تقسیم جهان از طرف تراست‌های بین‌المللی آغاز شده و تقسیم تمام اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری به پایان رسیده است.^۵

لنین نتیجه این گرایش نیرومند به انحصار را تبدیل هزاران اقتصاد پراکنده به یک اقتصاد ملی در سراسر کشور و سرانجام ایجاد یک اقتصاد واحد سرمایه‌داری در سراسر جهان می‌داند.^۶ از آنجا که تمایز اساسی این دوران نسبت به یک دوره قبل، صدور سرمایه به جای صدور کالا است، کشورهای پیشرفته برای تسلط اقتصادی بر مناطقی از جهان که هنوز سرمایه‌داری به آنها راه نیافته است تلاش می‌کنند. حاصل این تلاش وارد کردن کشورهای توسعه نیافته به دایره سرمایه‌داری جهانی - به خاطر عرصه تنگ سرمایه در کشورهای پیشرفته - است از نظر لنین صدور سرمایه بیش از آن که برای ملتهای آسیایی و آفریقایی رشد و توسعه به ارمغان بیاورد عقب ماندگی و استثمار را باعث شده است.^۷ آنچنان که از همین توضیح مختصر نیز پیداست محتوای اصلی نظریه لنین عبارت است از تحلیل روابط کشورهای امپریالیستی با یکدیگر و به ویژه با مستعمرات، شکافتن تضادهای امپریالیستی، تجهیز ملت‌های کشورهای مستعمره با سلاح شوریک برای کسب

استقلال و آزادی و سرانجام، بافتن دلایلی برای این ادعا که سرانجام کشورهای امپریالیستی مضمحل خواهند شد.^۸

لنین معتقد بود که در امپریالیسم شواهدی دال بر گذار به یک نظام اجتماعی - اقتصادی عالیتر دیده می‌شود. زیرا در آن می‌یابیم که انحصارهای سرمایه‌داری جایگزین رقابت آزاد سرمایه‌داری شده است و آنچنان که می‌توانیم «رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه‌داری و بطور کلی تولید کالایی است» انحصار مستقیماً نفیض رقابت آزاد است.^۹ در واقع لنین در شکل نوین سرمایه‌داری، نشانه‌هایی از یک نظام اجتماعی می‌دید که مارکسیست‌ها از آن با نام سوسیالیسم یاد می‌کردند. اما وی باور نداشت که آن آرمان‌ها در همین چارچوب اعمال پذیر باشد. زیرا به نظر لنین سیادت سرمایه‌داری نه تنها موجب تضعیف نامرزونی‌ها و تضادهای اقتصاد جهانی نمی‌شود بلکه آن‌ها را تشدید نیز می‌کند.^{۱۰} تصویر کلی لنین این بود که در عصر سرمایه‌داری انحصاری، کشورهایی موفق‌تر هستند که از میزان مستعمرات بیشتری برخوردارند. به عنوان مثال بریتانیا که تکامل نیروهای مولده‌اش بسیار عقب افتاده‌تر از آلمان است به خاطر داشتن مستعمره‌های بیشتر، از درآمد افزونتری برخوردار است. آنگاه لنین اشاره می‌کند که در شرایط سرمایه‌داری چه سبب‌های جز جنگ می‌تواند عدم تطابق میان تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یکسو و تقسیم مستعمرات و مناطق نفوذ برای سرمایه‌داری را از طرف دیگر از بین ببرد.^{۱۱} بعدها با وقوع جنگ جهانی دوم، صحت این تحلیل لنین، برای دوره‌ای از تاریخ قرن بیستم روشن شد.

همچنان که گفتیم لنین مفهوم امپریالیسم را منشأ عدم وقوع انقلاب‌های پرولتری در اروپا می‌داند. مهم‌ترین دلیل این واقعیت از نظر لنین آن است که انحصارها برای تطبیق قشرهای فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی به وجود می‌آورند. وی در پرداخت نقطه نظر خود به دستخوشه‌های انگلس، درباره سرمایه‌داری انگلستان استناد می‌جوید. به اعتقاد «انگلس» در کشور انگلستان، که همه جهان را به زیر سلطه کشیده است، یک پرولتاریای بورژوازی وجود دارد که در کنار طبقه حاکم و با خاطر آسوده از انحصارات بهره می‌جوید.^{۱۲}

در کنار مستعمرات، لنین به نمونه دیگری از کشورها نیز اشاره می‌کند که در ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند. وی به رابطه نزدیک بورژوازی و محافل اداره‌کننده کلیه شئون اقتصادی و سیاسی این کشورها با سرمایه مالی اشاره می‌کند. آنگاه لنین نتیجه می‌گیرد که در دوران امپریالیسم، سرمایه‌داری به صورت یک سیستم همگانی درمی‌آید به قسمی که کشورهای توسعه‌نیافته علی‌رغم

داشتن استقلال سیاسی به مثابه جزیی از کل وارد مجموعه مناسبات مربوط به تقسیم جهان می گردند و به حلقه‌هایی از زنجیر معاملات سرمایه‌مالی جهان تبدیل می‌شوند.^{۱۳} اعتقاد لنین به استثمار شدن کشورهای فرودست - که در عصر وی اغلب مستعمره یا نیمه مستعمره بودند - به استراتژی مشهوری یعنی گرایش به جنبش‌های ناسیونالیستی و آزادبخش‌هاست. مستعمرات منجر شد به اعتقاد لنین در عصر امپریالیسم که اشرافیت پرولتری در کشورهای صنعتی پدید آمده است و سرمایه‌داری اروپا بیشترین نیروی خویش را از مستعمرات کسب می‌کند، می‌باید به انقلابی کردن سیستم‌های مستعمراتی برای رویارویی با سرمایه‌داری اندیشید. بعدها استراتژی محاصره سرمایه‌داری با انجام انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به وسیله استالین بارور شد و به این ترتیب و تقریباً بطور غیر عمد، مرکز ثقل تشریحی مارکسیست - لنینیستی درباره امپریالیسم و آینده نظام سرمایه‌داری از مرکز به پیرامون انتقال یافت.^{۱۴}

تا آنجا که به بحث ما در مورد نظریه امپریالیسم لنین مربوط می‌شود، می‌توان دو فرض اساسی را در تشریح وی شناسایی کرد: بنا به فرض اول امپریالیسم به صورت یک سیستم همگانی، کشورهای کوچک توسعه‌نیافته را وارد زنجیره معاملات مربوط به سرمایه انحصاری می‌کند و از این گذار به عقب ماندگی آنها دامن می‌زند.^{۱۵} و بنا به فرض دوم جهان سرمایه‌داری گرچه به کمک پدیده امپریالیسم، بحران‌های درونی خویش را به تعویق خواهد انداخت اما سرانجام با وقوع جنگ‌های امپریالیستی بر سر مستعمرات، این سیستم مضمحل خواهد شد.^{۱۶} هر دو فرض این تشریح با آموزش‌های شناخته شده مارکس در تعارض است. مارکس معتقد بود کشوری که از لحاظ صنعت جلو تر از دیگران است به کشوری که کمتر توسعه یافته، منظره آینده‌اش را نشان می‌دهد.^{۱۷} مارکسیست‌های پس از لنین - به ویژه در چهارچوب مکتب وابستگی - در پیروی از فرض اول لنین، با سخن مارکس مخالفت کردند و آن را تنها در مورد کشورهای آسیای جنوب شرقی دانستند که مورد استثمار امپریالیستی قرار نگرفته‌اند.^{۱۸} در مورد سرنوشت سرمایه‌داری نیز بنای تفکر مارکس مبتنی بر تعارض نیروهای تولیدی و روابط تولید بود. به این ترتیب که «در مرحله خاصی از تکامل نیروهای مادی تولید در جامعه، این نیروها با روابط موجود تولیدی، و یا به تعبیر حقوقی آن، با روابط مالکیتی که قبلاً در آن جای داشتند، برخورد پیدا می‌کند این روابط که قبلاً قالب‌های مناسبی برای تکامل نیروهای تولیدی بودند، حال مانع تکامل آنها می‌شوند و در این زمان است که انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود.^{۱۹} به نظر مارکس سرمایه‌داری آخرین شیوه تولیدی است که بر پایه وجود تعارض طبقاتی استوار است. وقتی لنین علت اصلی انقلاب پرولتری را - مانند روزالوکز امبورگه و «رودلف هیلفردینگ» -

بجای بحران‌های اقتصادی در جنگ امپریالیستی می‌بیند، عملاً بنیان جدیدی برای ماتریالیسم تاریخی بنا می‌کند. «انقلابی که ناشی از یک جنگ امپریالیستی است نمی‌تواند همچون طغیان نیروهای مولد بیش از اندازه رشد یافته علیه روابط تولیدی (یا) همچون تولید اضافی که سرمایه‌داری توانایی اداره آن را ندارد، شمرده شود. بلکه برعکس نتیجه یک ویرانی نام نیروهای مولد و یک کمبود تولیدی که زندگی تمام جامعه را تهدید می‌کند، خواهد بود. انقلاب در این حالت ممکن است، اما نتیجه قطعی، نارضایی، کین‌توزی، بی‌نظمی، عدم اطاعت و مخصوصاً ضعف حکومت و قوت سازمان‌های انقلابی خواهد بود. این انقلاب اساساً سیاسی و اجتماعی است و بر خلاف آنچه ماتریالیسم تاریخی می‌پندارد نه اقتصادی و نه اجتناب‌ناپذیر است.»^{۲۰}

منشأ هر دو تجدیدنظر لنین‌ناشی از سیر رفایع بر خلاف نظرات و پیش‌بینی‌های مارکس بود. حال سزای اینجا است که آیا ناچه میزان تحلیل‌های لنین با واقعیت خارجی انطباق داشت؟ در مورد کشورهایی که امروز با عنوان جهان سوم می‌شناسیم، دریافت لنین صحیح بود که می‌گفت سود امپریالیستی بر اساس تجارت نابرابر و بهره‌کشی مالی استوار است. افزایش بدهکاری، شاخص بهره‌کشی مالی و مبادله مواد خام با کالاهای صنعتی شاخص تجارت نابرابر است. به علاوه استثمار نیروی کار بومی سبب بروز نوعی نابرابری در اقتصادهای مذکور می‌شود.^{۲۱} اما علیرغم رقت فراوان لنین در توجیه تحولات سرمایه‌داری، تحلیل او از آنجا که عمدتاً محدود به رخدادهای تاریخی نیمه‌اول قرن بیستم می‌شود، نیاز به پیرایش و اضافات بسیار دارد. اکنون بر اساس دریافت‌های جدید دیگر نمی‌توان روند سلطه امپریالیستی را حتی در مورد کشورهای تحت سلطه صنعتی، بر اساس چارچوب مرجعی که مبادله مواد خام را برای کالاهای صنعتی - به عنوان خصوصیت اصلی تجارت این کشورها - و مالکیت خارجی ابزار تولید را به طور درست می‌پذیرد، تشریح و تبیین کرد. «بر اساس شاخص‌های صرفاً اقتصادی، دیگر توسعه با نفوذ انحصاری و وابستگی ناسازگار نیست. همچنین مفهوم توسعه توسعه‌نیافتگی جز بازی با کلمات، کمکی به درک موضوع نمی‌کند... زیرا در بخش‌هایی از جهان سوم نوعی توسعه سرمایه‌داری وابسته روی می‌دهد که در اشکال تازه توسعه انحصاری ادغام می‌شود.»^{۲۲}

دیدیم که در نظریه لنین، نیاز سرمایه‌داری گسترش و یافتن حوزه‌های نوین سرمایه‌گذاری، از دلایل عمده بسط و گسترش امپریالیسم است و ولی امروزه بخش صنعتی اقتصاد وابسته خود به جستجو و در طلب سرمایه است.^{۲۳} اگر حجم رو به افزایش سرمایه شرکت‌های چندملیتی را در نظر بگیریم خواهیم دید که میزان سرمایه‌گذاری خارجی در اقتصادهای وابسته رو به نقصان گذاشته است. همچنین اقتصادهای وابسته نیز در خلال

گسترش امپریالیسم به اقتصادهای مسلط سرمایه صادر می‌کنند.^{۲۴} از آنجا که شیوه‌های غیر سرمایه‌داری توسعه در برابر فشار نظم بین‌المللی و نیز برخی اختلال‌های درونی موفقیت چندانی به دست نیاورده‌اند، برای کشورهای در حال رشد پذیرش نرم‌های اقتصاد امپریالیستی نظیر جذب سرمایه و همکاری با نهادهای صنعتی و مالی اقتصاد جهانی اهمیت فراوانی یافته است. از سوی دیگر در این چهارچوب بجز معدودی کشورهای نفت‌خیز و با نو صنعتی، اغلب مناطق آسیایی و آفریقایی جذابیت اقتصادی اندکی برای سرمایه‌گذاری دارند. حاصل سخن آن که فرض ساده‌لوحانه مبتنی بر یک کاسه شدن منافع و عکس‌العمل ملل تحت سلطه در نتیجه حضور امپریالیسم، با واقعیت جاری انطباق ندارد و چند پارچگی این کشورها را نادیده می‌گیرد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که روابط مابین کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای وابسته، به نوعی، درحاشیه قرار گرفتن اغلب کشورهای وابسته در درون سیستم جهانی توسعه اقتصاد منتهی می‌شود.^{۲۵}

سرمایه در مدار حرکت خود از سه مرحله عبور می‌کند: پول، کالا و تولید. در فرآیند جهانی شدن سرمایه‌داری نیز این سه مرحله قابل مشاهده است. در اولین مرحله، مدار سرمایه کالایی خصصتی جهانی یافت. غارت مواد خام کشورهای آسیایی و آفریقایی، جستجو برای بازارهای خارجی، فروش کالاهای لوکس و معرفی به کشورهای جهان سوم و عدم دگرگونی در روابط تولید محلی از ویژگی‌های اساسی این مرحله است. از آنجا که صنعتی شدن جهان سوم، بازارهای صادراتی و بهره‌برداری از مواد خام را کاهش می‌داد و احساسات ملی استقلال‌خواهانه در میان مردم و رهبران سیاسی پدید می‌آورد، نظام امپریالیستی در این مرحله، از صنعتی شدن جهان سوم ممانعت می‌کرد (در مرحله دوم نیز، زمانی که روابط تولید ماقبل سرمایه‌داری در حال زوال باشد، سرمایه‌پولی نقش اساسی در ایجاد روابط تولید سرمایه‌داری ایفا می‌کند... در بیشتر کشورهای جهان سوم سرمایه‌پولی تحت کنترل خارجی (کمک‌های خارجی، وام بانک‌های خارجی، سرمایه‌گذارهای مستقیم خارجی) به خصوص در مراحل آغازین گذار به رشد سرمایه‌داری نقش اساسی دارند... صدور سرمایه‌پولی از کشورهای امپریالیستی و گذار به روابط تولید سرمایه‌داری در کشورهای مستعمره (یا نو مستعمره) عناصر توانمند جهانی شدن مدار سرمایه‌پولی هستند. و سرانجام در مرحله سوم، هنگامی که بورژوازی صنعتی نوینی در کشورهای جهان سوم شکل می‌گیرد، رفته‌رفته نوعی اتحاد اقتصادی شکل می‌گیرد. سرمایه‌داری کشورهای در حال رشد، سلطه جهانی سرمایه‌داری را به زیر سؤال نمی‌برد بلکه بر عکس خواهان نقش فعالتر و عمیق‌تر در اقتصاد بین‌الملل و پیوند محکم‌تر با آن است. «در واقع آن‌ها خواستار جهانی شدن تولید هستند. قطعات محصولات صنعتی که در چند کشور مختلف ساخته

می شوند در یک کشور دیگر مونتاز می شوند. سپس محصول تمام شده روانه تعداد زیادی از کشورها خواهد شد. این تولید بین المللی که ناکنون تحت سلطه شرکت های چند ملیتی قرار داشته است، نشانگر آغاز مرحله جهانی شدن مدار سرمایه تولیدی می باشد. در مرحله سوم، دیگر نقش جهان سوم صرفاً تولید مواد خام نیست بلکه تولید کالاهایی با پیچیدگی کمتر را نیز بر عهده دارد. و این بدان معناست که «جهانی شدن تولید موجب تجدید تولید تقسیم کار بین المللی در یک مقیاس گسترده می شود». برخلاف تصور، وابستگی ارگانیک کشورهای توسعه نیافته به امپریالیسم در مرحله جهانی شدن تولید، پیوند آنها را با اقتصاد سرمایه داری محکم تر و در نتیجه نظام سیاسی آنها را لیبرال تر می کند.^{۲۶}

به گفته «کریستین پالودا» رساله لنین با عنوان «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» عمدتاً تا مرحله دوم میکل جهانی شدن سرمایه داری را دربر می گیرد^{۲۷} و به علت شرایط اجتماعی حاکم بر دوده اول قرن بیستم، اساساً نگاه چندانی به مرحله سوم یعنی جهانی شدن تولید و نیز صنعتی شدن برخی کشورهای جهان سوم ندارد. به همین سیاق انعکاس سیاسی این مرحله در قالب تحلیل های لنین نمی گنجد. اکنون با پدیده ای تحت عنوان «دموکراسی کنترل شده در جهان سوم» مواجهیم که حکایت از یک جامعه مدنی منعطف تر در این کشورها دارد. حاصل چنین فرآیندی اغلب نوعی مشارکت سیاسی نسبی به رهبری بورژوازی است. در غیر این صورت سرمایه های مادی و معنوی که ضروری این دوران است به خارج از کشور خواهند گریخت، زیرا روشنفکران، نیروهای متخصص و صاحبان سرمایه به رغبت وانگیزه مادی کافی برای کار تحت یک رژیم پلیسی و مختنق ندارند.

برخلاف مواداران مکتب وابستگی، نظر گامهایی وجود دارد که شرایط نوین جهانی را مغتنم و آن را زمینه ای برای یک نظم مادی و معنوی بالاتر می بیند. به اعتقاد آنها سلطه انحصارات بین المللی، امکان ایجاد کانونهای نوین انباشت سرمایه را در جهان فراهم آورده است. به اعتقاد این گروه می باید از سرمایه گذاری های غرب در کشورهای در حال توسعه استقبال کرد. زیرا این امر ضمن بالفعل ساختن امکانات بالقوه، تا حدود زیادی عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی آنها را جبران و در بلندمدت برخی از آنها را به قطب های جدید انباشت سرمایه تبدیل خواهد کرد. از نظر آنها وابستگی اقتصادی به معنای ارتباط ارگانیک بازارهای ملی سرمایه داری و تبعیت اقتصادهای کوچک از انحصارات، ذاتی نظام سرمایه داری است. اما این وابستگی باعث اسارت دائمی و ابدی کشورهای ضعیف نخواهد بود. بلکه آنها نیز در آینده به ساخت های توسعه یافته دست می یابند. این گروه که متوجه آراء کلاسیک مارکس هستند اساساً تقسیم سرمایه داری را به وابسته و مستقل غیر علمی می دانند و

معتقدند که مرشست نظام سرمایه داری با خود بسندگی متضاد است و به این مفهوم میچ یک از نظام های ملی رانمی توان مستقل دانست، به علاوه این دسته از مارکسیست های غیر لنینیست، مکتب وابستگی را از لحاظ سیاسی دارای تبعات منفی می دانند. به این معنا که در کشورهای توسعه نیافته، جناحی از بورژوازی که «ملی» و «دموکراتیک» است، نابسامانی های موجود را ناشی از سیاست های غلط و ضد ملی سرمایه داری وابسته به امپریالیسم معرفی می کند و وعده می دهد که چنانچه قدرت را به دست گیرد، با اجرای یک رشته سیاست های ضد سرمایه خارجی نظیر ملی کردن سرمایه ها، اخراج کارشناسان خارجی، عقلایی کردن تولید و صرفه جویی در بودجه، اقتصاد ملی را بدون لطمه به اساس تولید و گردش کالایی سامان می دهد. اما روشن است که هر جناح از سرمایه داری پس از به دست گرفتن دولت، تغییری در کلیت اتصال بازر ملی آن کشور به بازار جهانی سرمایه داری ایجاد نخواهد کرد.^{۲۸} مهم ترین بازتاب منفی این فرآیند افعال و یأس توده های مردم از هر گونه نظم ضد سرمایه دار است شاخص ترین چهره این نظریه دواران مرحوم «محمد سوداگر» بود. وی اعتقاد داشت سرمایه داری به عتوان یک نظام پویا و منعطف قادر به توسعه بخش های عقب افتاده جهان است. از این رو بر اهمیت سرمایه داری در درگون ساختی ساخت های پیش از سرمایه داری و متکامل شدن نیروها و روابط تولید از این گذار برای وصول به یک نظم بالاتر تأکید فراوان می کرد.

فرض دوم لنین یعنی وقوع جنگ های امپریالیستی و اضمحلال سرمایه داری نیز به همین میزان قابل ارزیابی است. این تحلیل لنین مشخصاً با جنگ جهانی دوم ظاهراً به اثبات رسید. اما پس از خاتمه جنگ و وحدت منش کشورهای پیشرفته سرمایه داری در قبال بلوک شرق و جهان سوم، جریان بین المللی برخلاف پیش بینی های لنین سیر کرد. در همان زمان نیز «کائوتسکی» بر اساس تثوری «اولترا امپریالیسم» خود اعتقاد داشت که کشورهای سرمایه داری می توانند بجای تنازع و مبارزه با یکدیگر متحد شوند. وی حاصل این اتحاد را موقوف شدن جنگ های امپریالیستی و بهره برداری مشترک سرمایه مالی از جهان در یک مقیاس بین المللی می دانست.^{۲۹} به علاوه کائوتسکی معتقد بود که تمایل سرمایه به بسط و توسعه بیشتر با دموکراسی مسالمت آمیز همخوانی دارد تا با شیوه های قهر آمیز.^{۳۰} این نظر به که مورد نقد شدید لنین قرار گرفت ظاهراً دوران کنونی را بهتر توضیح می دهد، حال آن که تحلیل لنین از امپریالیسم پس از جنگ جهانی دوم مرور کمرنگ تر شد.

نتیجه

کم نیستند افرادی که اعتقاد دارند عصر تحلیل‌های لنینیستی از امپریالیسم به پایان آمده است. مانیز در سطور پیشین گوشه‌ای از عدم تطابق این تئوری را با واقعیت خارجی نشان دادیم، اما این عدم تطابق به معنای عدم کارایی تئوری امپریالیسم بطور کامل نیست. وقوع جنگ جهانی دوم به عنوان یک تنازع دامنه‌دار میان دولت‌های امپریالیستی و نیز بهره‌کشی از کشورهای توسعه‌نیافته توسط انحصارات بین‌المللی تا همین تاریخ، نشانه‌هایی از راستی پیش‌بینی‌ها و نظریه‌های لنین هستند. اما هرگز نمی‌توان ادعا کرد که یک تئوری به صورت نامحدود و مطلق با واقعیت تطابق خواهد داشت و لذا تئوری‌ها - کم و بیش - همواره جنبهٔ فرضیه دارند. اکنون در انتهای قرن بیستم بسیاری از فرض‌های لنین - نظیر رقابت امپریالیست‌ها بر سر مستعمرات یا منفعل بودن کشورهای توسعه‌نیافته در اقتصاد جهانی - دگرگون شده است. همچنین لنین بدرستی گوشه‌هایی از یک نظام تکامل یافته‌تر را در سرمایه‌داری انحصاری می‌دید. اما نتیجه‌گیری وی مبنی بر سقوط سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم متحقق نشد بلکه در چارچوب نظم سرمایه‌داری پدیده‌هایی نظیر «دولت رفاه» Welfare State، پدید آمد که با دخالت گسترده و بسیار شبیه به آنچه که سوسیالیست‌ها متصور بودند، به حل بحران‌های اجتماعی مبادرت ورزید. دشواری تئوری امپریالیسم در تحلیل‌ها و گزارش‌های آن از امر واقع نیست بلکه در نتیجه‌گیری‌های آن است. لنین آن‌چنان که خود نیز می‌گوید، در توضیح پدیدهٔ امپریالیسم از داده‌ها و تحلیل‌های اقتصاددانان بورژوا مدد می‌جوید و لحن متن رسالهٔ وی تا حد امکان - مگر در مواردی نظیر نقد نظریات کائوتسکی به عنوان یک مارکسیست مرتد - علمی و بدور از تظاهرات انقلابی است. و البته در این مورد پیشگفتارهای وی که پس از پیروزی انقلاب اکتبر بر این رساله نوشته شده است باید مستثنی شود. اما هنگامی که لنین تلاش می‌کند تا از این داده‌ها، سقوط سرمایه‌داری را نتیجه بگیرد - علی‌رغم استنتاج‌های منطقی وی - خود را دیگر چندان ملزم به رعایت حدود علمی نمی‌بیند. از میزان اطلاعات مندرج در رسالهٔ «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری» نمی‌توان با قطع و یقینی که لنین می‌گوید به سقوط سرمایه‌داری ایمان آورد بلکه حداکثر می‌توان آن را به عنوان یک احتمال پذیرفت - این پیش‌بینی به همان میزان می‌توانست درست باشد که پیش‌بینی‌های کائوتسکی در تئوری «اولترا امپریالیسم».

حاصل کلام آن که بحران اندیشهٔ مارکسیستی مبنی بر عدم صحت پیش‌بینی‌های مارکس همچنان ادامه دارد. پس از یک دورهٔ آمیخته از نشن و تنازع در نظم بین‌المللی که با

انقلاب اکتبر آغاز و با انقلاب ایران ختم شد، مجدداً تئوری پردازان ضد سرمایه داری در مقابل این سؤال که چگونه می توان نظم موجود را دگرگون ساخت پاسخی ندارند. لنین سرمایه داری را برخلاف مارکس یک نظام بسته نمی دید و از این روی اعتقاد داشت که می توان از خارج آن را سرنگون ساخت اما اکنون در انتهای آخرین دهه قرن بیستم، بار دیگر تئوری های سنتی مارکس مبنی بر سرمایه داری شدن همه جهان و سپس بحران دروسی این سیستم جهانی، مطرح شده است. حتی اگر نگاه مجدد به آثار مارکس پاسخ بحران موجود را در پی داشته باشد پیروان وی می باید به پالایش آن اندیشه ها در انطباق با شرایط نوین بین المللی بپردازند. بدین معنا همچنان این سؤال مطرح است که آینده سوسیالیسم چه خواهد شد؟ بدون هیچ اظهار نظری کلام را با یادآوری دیدگاه های «پل سوئیزی» یکی از پایدارترین هواداران سوسیالیسم به پایان می بریم که می گوید:

«در مورد میان مدت تا بلندمدت، من اعتقاد دارم که سوسیالیسم دقیقاً همانقدر بخت بقا و بخت تحقق توانهایش را دارد که نوع بشر. سرمایه داری محیط زیست انسان را نابود می کند و مادام که وجود دارد دست از این ویرانگری برنخواهد داشت. در یکی دو قرن آینده شاید هم کمتر به نقطه هایی می رسیم که راه برگشت بسته خواهد بود. آشکار است که سوسیالیسم رستگاری انسان را تضمین نمی کند. اما اگر سوسیالیسم را به معنای بکار بردن خرد انسان در راه برآوردن نیازهای انسانی بگیریم - و این معنائیست که مارکس قایل بود - این نیز آشکار است که راه دیگری برای رستگاری وجود ندارد.»

فهرست منابع

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱ - ای. ک. هانت، تکامل نهادها و بدلولوژیهای اقتصادی. ترجمه سهراب بهداد (چاپ اوله تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی ۱۳۵۸) ص ۸۷
- ۲ - وای لنین، مجموعه آثار و مقالات: «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» ترجمه محمد پروهرمزان (بی نا، بی تا) ص ۳۹۳
- ۳ - همان، ص ۳۹۵.
- ۴ - همان، ص ۳۹۶.
- ۵ - همان، ص ۲۲۴.
- ۶ - همان، ص ۲۰۲.

- ۷ - همان، ص ۲۱۴.
- ۸ - م سوداگر، ملاحظاتی درباره رشد روابط سرمایه داری در کشورهای جهان سوم (چاپ اول، تهران مؤسسه تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پایزنه ۱۳۵۶) ص ۵۶.
- ۹ - وای لنین، پیشین ص ۲۲۳.
- ۱۰ - همان، ص ۲۲۶.
- ۱۱ - همان، ص ۲۲۸.
- ۱۲ - همان، ص ۴۳۱ - ۴۳۰.
- ۱۳ - همان، ص ۲۲۳.
- ۱۴ - ولفگانگ ج. موسن، تئوریهای امپریالیسم ترجمه کورش زعیم. (چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر سال ۱۳۵۶) ص ۷۱ - ۷۰.
- ۱۵ - وای لنین، مجموعه آثار و مقالات: امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری. ص ۲۲۳.
- ۱۶ - همان، ص ۲۲۸.
- ۱۷ - کارل مارکس، سرمایه و کاپیتال، ترجمه ایرج اسکندری (جلد اول چاپ اول بی تا بی تا) ص ۵۱.
- ۱۸ - پیل باران - پیل سوئیزی، سرمایه انحصاری، ترجمه مهدی قراچه داغی (چاپ اول، تهران، انتشارات علم ۱۳۵۸) ص ۲۱.
- ۱۹ - کارل مارکس، نقد اقتصاد سیاسی به نقل از: ای. ک هانت تکامل نهادها و بدنه لورزیهای اقتصادی ص ۵۵.
- ۲۰ - دکتر انور خامه‌ای، تجدیدنظر طلبی از مارکس نا مانو (چاپ اول، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی ۱۳۵۶) ص ۲۹۱.
- ۲۱ - سلو فور تادو، آندره گوندر فرانک و دیگران: توسعه و توسعه نیافتگی، ترجمه گروه مترجمان. مجموعه مقاله، مقاله نقدی بر نظریه کلاسیک امپریالیسم. نوشته فوناندو هنریک کاردوزو (چاپ اول، تهران، انتشارات پیشبرد ۱۳۶۶) ص ۱۲۷.
- ۲۲ - همان، ص ۱۳۱ و ۱۳۳.
- ۲۳ - همان، ص ۱۳۶.
- ۲۴ - همان، ص ۱۳۷.
- ۲۵ - پاتریک کلاسون، جهانی شدن سرمایه و انباشت آن در ایران و عراق ترجمه پیروز الف (چاپ اول، تهران، نشر شهر، ۱۳۵۹) تمام پاراگراف اخیر از همین کتاب برگرفته شده است که در واقع یک مقاله بلند محسوب می شود. به ویژه صفحات، ۷ و ۶ و ۱۴ و ۲۶ و ۲۷.
- ۲۶ - همان، ص ۳۵.

۲۷ - م. سوداگر، ملاحظاتی درباره رشد روابط سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم، پاراگراف اخیر نیز از این کتاب اقتباس شده است به ویژه از فصل هشتم و پیوست شماره ۳ کتاب در صفحات ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵.

۲۸ - رای لنین، پیشین، ص ۲۲۶.

۲۹ - همان، ص ۲۳۵۲.

۳۰ - همانجا.

۳۱ - مقالاتی از ماتلی ریویو، شوروی به کجا می‌رود - ترجمه حیدر مسالی - چاپ اول -

انتشارات مادر ۱۳۶۹.



در این کتاب، به بررسی و تشریح روش‌های علمی و مطالعات فریبکی
در زمینه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پرداخته شده است.
این کتاب به عنوان یکی از منابع مهم در زمینه علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی در ایران شناخته می‌شود.
این کتاب به بررسی و تشریح روش‌های علمی و مطالعات فریبکی
در زمینه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پرداخته شده است.
این کتاب به عنوان یکی از منابع مهم در زمینه علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی در ایران شناخته می‌شود.